



اکبر مظفری



اصلاح طلبی و بلاگردانی از منافقین

مهرماه ۱۳۵۴ مصادف با کودتای درون گروهی سازمان مجاهدین خلق است. در این برهه تاریخی، گروهی از رهبران عالی‌رتبه مجاهدین، با انتشار بیانیه‌ای رسماً تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان متبوع خود را از اسلام به مارکسیسم اعلام کردند. در این بیانیه آمده بود: «پس از چهار سال مبارزه مسلحانه و دو سال بحث و گفت و گوی ایدئولوژیک، بدین نتیجه رسیده‌ایم که مارکسیسم

تنها فلسفه واقعی انقلاب است... ما مارکسیسم را انتخاب کردیم، زیرا راه درست و واقعی برای رها ساختن طبقه کارگر از زیر سلطه است.»^۱

انتشار بیانیۀ تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان، در واقع پرچمی بود که به نشانه جدا شدن مجاهدین از مکتب اسلام، جریان اصیل مردمی و نهضت امام خمینی (ره) برافراشته و در مدتی نه چندان طولانی به تغییر ساختاری آن منجر شد. طرد و نفی پرشتاب نیروهای مذهبی و جذب و به کارگیری افرادی با گرایش چپ‌گرایانه از

ادبیات سیاسی انقلاب وارد کرد، واژه‌ای که با گذشت زمان، حقانیت وضع آن احراز شد. وضع واژه «منافقین» برای مجاهدین خلق، ریشه در فرهنگ سیاسی اسلام داشت که بارها در قرآن کریم و احادیث معصومین علیهم السلام بر آن تاکید شده بود.

منافقین بعد از آن که از سقوط زود هنگام انقلاب اسلامی ناامید شدند، ترور و کشتن افراد تصمیم‌ساز و تأثیرگذار انقلاب را در دستور کار خود قرار دادند و سپس دهانۀ تفنگ‌های خود را به سوی مردم عادی کوچک و بازار - که سربازان صدیق انقلاب

از آن بوده است که به غیر از سردمداران استکبار جهانی و دشمنان تابلودار نظام اسلامی، کسی یا کسانی را یارای حمایت از آنها باشد. به طوری که گاه اتفاق افتاده است که کشورهای اروپایی نیز انزجار خود را از آنها اعلام و حتی آمریکایی‌ها - که خود مظهر و رستن‌گاه تروریست‌های جهان هستند - نام آنها را در فواصل مختلف و کوتاه در لیست گروه‌های تروریستی جهان ثبت کرده‌اند. با این همه مع‌الاسف ملت بزرگ ایران شاهد بودند که در دوران پرفتنۀ اصلاحات، بارها



تبعات فعل و انفعالاتی بود که در بستر تغییر مواضع مجاهدین به وقوع پیوست. ترکیب جدید سرانی که از زایش ایدئولوژی نوین بر مسند هدایت سازمان نشستند، این شکل سیاسی را به مرور زمان نه تنها به راهی غیر از نهضت حضرت امام (ره) راهبری کرد، بلکه آن را در مقابل جریان عظیم مردمی که زیر بیرق اسلام جمع شده بودند قرار داد و البته کشتی طوفان‌زده مجاهدین با توجه به تغییر ماهیت آن، نمی‌توانست در ساحل دیگری لنگر بیندازد.

پیروزی انقلاب به رهبری فقیهی که نماد و سمبل دین به شمار می‌رفت، به مثابه پتکی بود که بر فرق ساختار تشکیلاتی و اندیشه مهندسی شده سازمان فرود آمد و جهت حرکت آن را از مبارزه با شاه، به مبارزه با انقلاب اسلامی تغییر داد. این تغییر رویکرد، واژه جدیدی را به

محسوب می‌شدند - گرفتند و با شروع جنگ تحمیلی نقش ستون پنجم دشمن را ایفا کردند. بی‌شک خون‌های به ناحق ریخته شده و خیانت‌های منافقین چیزی نیست که از حافظه تاریخی ملت بزرگ ایران پاک شود. جنایت‌هایی که منافقین در پرونده خود ثبت کرده‌اند، همواره مانع

و بارها نشریات زنجیره‌ای به طور رسمی به دفاع و جانبداری از منافقین پرداختند و به انحای مختلف عملکرد آنها را توجیه و تفسیر کردند. البته قبل از دوره اصلاحات، آقای منتظری از موضع قائم مقام رهبری در برهه‌های بارها بر طبل حمایت از منافقین کوبید و حتی در نامه‌ای به چهار تن از مسئولان وقت، به تطهیر نام و در واقع ماهیت آنها پرداخت و صریحاً منافقین را دوباره به جایگاه مجاهدین ارتقا داد، اما با این همه نمی‌توان حمایت آقای منتظری از منافقین را هم‌سنخ حمایت اصلاح‌طلبان از آنها دانست، چرا که آقای منتظری به واسطه بی‌تدبیری، ساده‌لوحی و تحت تأثیر قرار گرفتن، به سوی جانبداری از منافقین کشیده شد، اما قصه حمایت اصلاح‌طلبان از منافقین، ریشه در برخی اندیشه‌ها و

● حمایت اصلاح‌طلبان از منافقین، ریشه در برخی اندیشه‌ها و رگه‌های فکری مشترک داشت که از سرچشمه‌های واحدی نشأت می‌گرفت.

● منافقین بعد از آن که از سقوط زود هنگام انقلاب اسلامی ناامید شدند، ترور و کشتن افراد تصمیم‌ساز و تأثیرگذار انقلاب را در دستور کار خود قرار دادند.



مارکسیستی سازمان که دین را فیون جوامع قلمداد می‌کند، عملکرد مخرب

ایشان را نه در اندیشه‌های عنادآمیزشان، بلکه پژواک عملکرد ناصواب مسئولان نظام ارزیابی و بدین وسیله کشتارهای آنها را مشروع قلمداد می‌کند و این در حالی است که هم‌کیشان سیاسی ایشان در هنگامه زندانی شدن آقای عباس عبدی - متهم رده اول پرونده نظرسنجی و جاسوسی - ادعاهای سکرآوری را طرح کردند. (۵) ضمن این که اگر به‌راستی در اوایل انقلاب خشونت‌ی رخ داده باشد، باید منبع و مأخذ آن مورد بررسی قرار گیرد تا مشخص شود آیا آتش خشونت در مفاک یاوران صدیق انقلاب شعله‌ور شده است، یا آن را نفوذی‌های دیروز و اصلاح‌طلبان امروز برافروختند؟ اصلاح‌طلبان خود اسناد و شواهد بسیاری مبنی بر دست‌داشتن در این گونه چالش‌های ارائه کردند که به یک نمونه از آن بسنده می‌شود:

آقای رسولی، استاندار دولت اصلاحات در خراسان رضوی، درباره خشونت‌ورزی مدعیان اصلاحات می‌گوید: «ما بچه‌های چپ به مردم حرف‌های بی‌ربطی می‌زدیم، چون خیلی از این چماق کشی‌ها کار ماست. من وقتی سال ۵۷ - ۵۸ دانشگاه بودم، آن‌قدر کتک زدیم که خدا می‌داند. اصلاً سردسته‌های فشار بودیم...»

همین الان که می‌گویم این کارها بد است، خودمان این کارها را می‌کردیم.^۶ ضمن این که توبه را باید کسانی بکنند که به خشونت‌ها دامن زدند و بهترین فرزندان این مرز و بوم را به مسلخ بردند. به عبارت دیگر اگر بنا بر توبه‌ی باشد، باید ظالم و تروریست توبه کند، نه مظلوم و شهید.

آقای حسن افتخار می‌گوید: «ایدئولوژی یعنی اگر به من انتقاد کردی در واقع به ایدئولوژی انتقاد کرده‌ای. وقتی گفته می‌شود

خشونت‌ورزی و اعمال تروریستی وجود نداشته است.

آقای علیرضا علوی تبار عضو حزب مشارکت، در تکمیل سخنان فوق می‌گوید: «من معتقدم که به علت فراگیری خشونت در سال‌های اول انقلاب، ما باید یک توبه ملی بکنیم! یعنی علاوه بر این که اپوزیسیون ما و حاکمیت ما هر دو باید توبه کنند، ملتی هم که هیچ اقدامی نکرد و انتقام‌خواه بود، باید از خودش انتقاد کند. ولی تقصیر این ملت کمتر از آنهایی است

رگه‌های فکری مشترک داشت که از سرچشمه‌های واحدی نشأت می‌گرفت. بررسی نمونه‌هایی از دفاع نشریات اصلاح‌طلب از منافقین، مدعای فوق را ثابت می‌کند. لذا به چند مورد از آنها اشاره می‌شود:

آقای علی دینی ترکمانی در توجیه عملکرد تروریستی منافقین می‌نویسد: «علت اصلی چنین خشونت‌هایی، مخالفت با تمام مظاهر مدرن از سوی جریان مکتبی بود. تلاش برای بازسازی روابط و مناسبات اجتماعی بر مبنای الگوی صدر اسلام نامیده می‌شد و قرار دادن نظام اجتماعی در ظرف زمانی قرن‌ها پیش، لاجرم مخالفت‌هایی را چه در عرصه سیاسی و چه در عرصه اجتماعی بر می‌انگیخت که تنها با استفاده از خشونت قابل رفع بود.»^۷

چنان‌که از متن فوق بر می‌آید، نویسنده علت تمام اقدامات تروریستی منافقین در اوایل انقلاب را، نتیجه بازخورد عملکرد سنتی نیروهای مذهبی می‌داند؛ بدین معنا که پیش و عملکرد ارتجاعی جبهه نیروهای وفادار انقلاب، بستر کشتارهای مردمی را فراهم آورده است و لذا می‌توان مقصداً اصلی خشونت منافقین را، در دگم‌اندیشی‌های عوامل نیروهای مذهبی جستجو کرد، چرا که هیچ راه حل دیگری برای رفع مشکل تمدن‌ستیزی نیروهای مکتبی، جز

● رسولی، استاندار دولت اصلاحات در خراسان رضوی، درباره خشونت‌ورزی مدعیان اصلاحات می‌گوید: «ما بچه‌های چپ به مردم حرف‌های بی‌ربطی می‌زدیم، چون خیلی از این چماق کشی‌ها کار ماست. من وقتی سال ۵۷ - ۵۸ دانشگاه بودم، آن‌قدر کتک زدیم که خدا می‌داند. اصلاً سردسته‌های فشار بودیم... همین الان که می‌گویم این کارها بد است، خودمان این کارها را می‌کردیم.»

که یکی از طرفین درگیری بودند. اگر ما برای مشارکت دادن بیشتر نیروها در عرصه سیاسی کشور پیشقدم می‌شدیم، شاید این باعث می‌شد که مجاهدین خلق هم مسؤولانه‌تر نسبت به اوضاع کشور برخورد کنند.^۸

ایشان نیز همانند گفته پیش، برای توجیه اقدامات مخرب و تروریستی منافقین، نظام اسلامی را متهم به تنگ‌نظری سیاسی می‌کند و بدون عنایت به ماهیت فکری



حانی و دین او

اختیارات رسول الله واثمه اطهار، تمام در یک نفر جمع می‌شود، آن وقت شما بیا بگو که فرض کنیم نصیحت به رهبران امت اسلامی! وقتی که طرف خودش در واقع جای ایدئولوژی را می‌گیرد، می‌گوید که تو اگر به من انتقاد کنی، قرآن را زیر سؤال برده‌ای. سازمان هم می‌گفت تو اگر به من انتقاد کنی در واقع ایدئولوژی و استراتژی سازمان را زیر سؤال می‌بری. این دو طرف، هر دو دست هم‌دیگر را خوانده بودند، اما هر دو طرف، مقابل را دست‌کم گرفته بودند و هر دو دچار توهم بودند.^{۷۶}

نویسنده چنین القا می‌کند که سازمان و نظام، هر دو نگرشی جرمی به ایدئولوژی خود داشتند و قرانت انتقادناپذیری از خود ارائه می‌دادند که همین، محل و محمل نقل چالش‌های میان منافقین با نظام اسلامی بود. تاریخ این ادعا را در مورد منافقین ثبت کرده است، چنان که پاک‌سازی‌های درون‌گروهی و عملیات‌های تروریستی آنها سندی بر این مدعاست. اما چنین نیست که حاکمیت نیز خود را عین اسلام بدانند و منتقدان خود را متهم به مخالفت با قرآن و اسلام کند و به جوخه‌های مرگ بسپارد. بیانی‌های به ظاهر نقادانه و در اصل مخربانه نهضت آزادی که در آن عالی‌رتبه‌ترین مسئولان نظام اسلامی در حساس‌ترین برهه تاریخی در کمال آزادی مورد تخریب قرار می‌گرفتند، شواهدی بر مظلومیت نظام و مسئولان نظام اسلامی به حساب می‌آید.

مصاحبه‌گر بی‌نام نشریه «چشم‌انداز ایران» از آقای هدی صابر می‌پرسد: «مجاهدین که ثمره روند نواندیشی بودند، در سال ۱۳۵۲ به این نتیجه رسیدند که در بین مفسران، پیرامون محکومات قرآن هفده نظر بنیادگرای متفاوت وجود دارد و این یعنی این که قرآن نمی‌تواند راهنمای عمل قرارگیرد و خیلی صادقانه و دلسوزانه قرآن را کنار گذاشتند و چون گفتمان مسلط آن موقع عدالت و مارکسیسم بود، به آن روی

آوردند. صاحب‌نظری اخیراً گفته بود که آن موقع مجاهدین صادقانه به این رسیدند که آن اسلام پاسخگو نیست. پس آن را کنار گذاشتند. اما بسیاری از مسئولان ما حالا به همین نتیجه رسیده‌اند، ولی حاضر نیستند رسماً این را بگویند.^{۷۷}

جای تعجب است که این عامل بی‌نام و نشان، دوران اوج‌گیری احیای دین و بازگشت مسلمانان به خویش‌نظام اسلامی‌شان را، هنگامه واقف شدن منافقین به ناتوانی قرآن در راهنمایی ارزیابی می‌کند و رویکرد ارتجاعی و جاهلانه آنها را تصمیمی صادقانه می‌شمرد. به راستی ایشان باید نام خود را پنهان نماید، چرا که این گونه ادعاهای واهی بنیان هر نامی را بر می‌اندازد. اما این که گفته‌اند برخی از مسئولان ما هم اکنون به اندیشه مارکسیستی منافقین رسیده‌اند، حقیقتی انکارناپذیر است. منتهی با این توضیح که در فروردین و اردیبهشت سال ۸۲ که این نوشته به زیور طبع آراسته شده است، قدرت در دست اصلاح‌طلبان بود و آنها خود صریحاً بارها بر حقانیت اندیشه مارکسیستی، خصوصاً در حوزه‌های اقتصادی اعتراف کرده‌اند.

اصلاح‌طلبان در طول دوران حاکمیت خود، به زبان‌های مختلف از منافقین حمایت کردند و در صدد تطهیر آنها برآمدند و بدین وسیله نیم‌رخ پنهان خود را بیشتر هویدا کردند که نمونه‌های فوق تنها نمی‌ازیم گفته‌ها و نوشته‌های مدافعانه آنها به شمار می‌رود.

پی‌نوشت‌ها:

۱. هاشمی و انقلاب، نوشته مسعود رضوی، ص ۷۷ - ۷۸.
۲. «در خاتمه، مجاهدین خلق اشخاص نیستند، یک سنخ فکر و برداشت است، یک نحو منطبق است

و منطبق غلط را باید با منطق صحیح جواب داد، با کشتن حل نمی‌شود، بلکه ترویج می‌شود. نامه به آقایان نیری، اشراقی، رئیسی و پورمحمدی، مورخ ۱۳۶۷/۵/۲۴.

مرحوم سید احمد خمینی (ره) پاسخ مبسوطی به این نامه آقای منتظری داده است که به بخشی از آن اشاره می‌کنیم: «اولاً، چه شد که منافقین پس از ده سال، دوباره مجاهدین شدند... ثانیاً، مجاهدین خلق، با منطق، ائمه جمعه شهادی محراب را کشتند؟ مجاهدین خلق با منطق، حزب را منفجر کرده و ۷۲ تن از یاران باوفای امام را کشتند؟ مجاهدین خلق با منطق، در خیابان‌ها و ادارات بمب‌گذاری کردند؟ مجاهدین خلق با منطق، رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر و بقیه را کشتند؟ مجاهدین خلق با منطق، تعداد کثیری از عزیزان این نظام شهید قدوسی، هاشمی‌نژاد و... را کشتند؟ مجاهدین خلق با منطق، نمازهای جمعه را به آتش کشیدند؟ مجاهدین خلق با منطق، این همه وکیل و وزیر را از این جمهوری کشتند؟ مجاهدین خلق با منطق، شب‌ها به لشکار حزب‌الله می‌رفتند و صدها نفر افراد معمولی، کوچه و بازار را کشتند؟ مجاهدین خلق با منطق، هواپیماهای این مردم را زدند و به عراق فروختند؟ مجاهدین خلق با منطق، در این جد جاسوسی می‌کنند؟ مجاهدین خلق با منطق، با صدام همکاری کرده، بچه‌های حزب‌الله را در جبهه‌های جنگ در عملیات مختلف کشتند؟... مجاهدین خلق با منطق، هواپیماهای حامل شهید محلاتی و بقیه فراد از هیئت‌های قضایی و نظامی و مردم عادی را شناسایی کردند و به دولت عراق اطلاع دادند تا سرنگون کنند؟» رنج نامه، ص ۶۷.

۳. ماهنامه آفتاب، خرداد ۸۰، ش ۵، ص ۳۷.
۴. ماهنامه چشم انداز ایران، فروردین و اردیبهشت ۸۲، ش ۱۹، ص ۴۴ - ۴۵.
۵. آقای علی شکوری راد عضو حزب مشارکت: «نگه داشتن یک نویسنده در محیط بدون کتاب، از نظر ما مصداق شکنجه است... از نظر ما اگر کسی تنها در سلول نگاه‌داری شود، هر چند این سلول بزرگ باشد، شکنجه شده است... ما معتقدیم یک نویسنده و محقق را اگر بدون کتاب و نوشت‌افزار در باغ بزرگ هم نگاه‌داری کنند، باز او را شکنجه کرده‌اند.» روزنامه انتخاب، ۲۸ خرداد ۸۲، ص ۳.
۶. روزنامه جام‌جم، ۱۳ مهر ۸۳، ص ۲.
۷. ماهنامه چشم انداز ایران، خرداد و تیر ۸۲، ش ۲۰، ص ۴۹ - ۵۰.
۸. همان، فروردین و اردیبهشت ۸۲، ش ۱۹، ص ۵۶.